«دینداری در عصر سکولار» به روایت جیمز اسمیت، استاد فلسفه دانشگاه کالوین

چگونه سکولار نباشیم؟

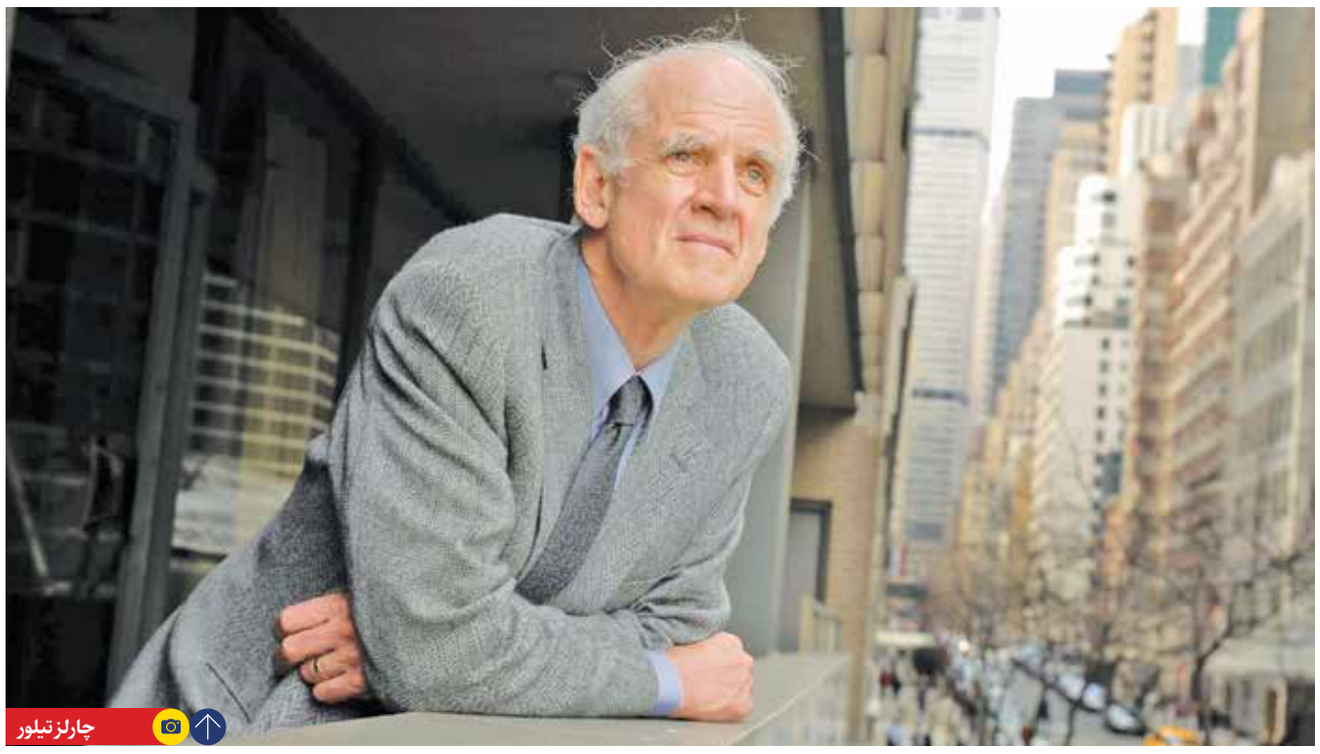
چارلز تیلور

نقد و نظر

مریم محمدی
روزنامه نگار

غرق در سکولاریسم باشی و بتوانی عیب‌هایش را ببینی هنر است؛ هنری که «چارلز تیلور» در اندیشه‌ورزی خود بروز می‌دهد و باعث می‌شود به متفکری در مقیاس جهانی بدل شود. او برای ما ایرانی‌ها هم، فیلسوفی نام‌آشنا است؛ بویژه کتاب «عصر سکولار» او در جامعه ما بازتاب بسیاری پیدا کرد؛ کتابی که در آن، سیرِ شکل‌گیری سکولاریسم در غرب را شرح می‌دهد و مسائلی را مطرح می‌کند که جوامع غربی، به‌واسطه سکولاریسم، با آنها مواجهند. اندیشه‌ورزی تیلور در کتاب «عصر سکولار»، چند سال بعد، دستمایه اثری دیگر برای فیلسوف دیگری شد؛ جیمز کی. ای. اسمیت، فیلسوف کانادایی-امریکایی، استاد فلسفه سیاسی دانشگاه کالوین و سردبیر مجله ادبیِ تصویر، کتاب «چگونه سکولار نباشیم؟» را به منظور تقریر اندیشه‌های تیلور نگاشت که به تازگی به قلم دکتر حامد قدیری و به همت انتشارات ترجمان روی پارسی گرفته است. اسمیت درباره نسبت کتابش با کتاب «عصر سکولار» تیلور می‌نویسد: «ساختار کتابم با طرح کلی تیلور همساز است. من از جنگل عصر سکولار، نقشه‌ای به خوانندگان می‌دهم به این امید که امکان موقعیت‌یابی را طوری برایشان فراهم کنم که بتوانند واردِ جنگل انبوهِ کتاب تیلور شوند. من در فرایند تلخیص و ذکر جان کلام استدلال و تحلیلِ تیلور تلاش کرده‌ام که برخی مدعیاتِ او را چنان پرداخت کنم که دلالتِ وجودی‌شان عیان شود.» اسمیت در کتاب «چگونه سکولار نباشیم؟» پروژه فکری چارلز تیلور را جمع‌بندی می‌کند و برای مخاطبانش می‌گوید که چرا تیلور و نوع فلسفه‌ورزی‌اش برای ما و جوامع امروزی ما مهم است.

سیاستمداری که برنده «نوبل فلسفه» شد

دانشجویی چارلز تیلور در دانشگاه آکسفورد باعث شد او «تفاوتی» را تجربه کند که سرنوشت علمی‌اش را رقم زد و بذر کتاب «عصر سکولار» را در او کاشت؛ او درباره این تجربه‌اش می‌گوید: «در دانشگاه، دانشجویان دیگر را نفهمیدم و خودم هم فهمیده نشدم... چون من فهمی عمیقاً دینی از جهان داشتم و همیشه این را از خود می‌پرسیدم که چرا من نقطه شروع بدیهیِ قضایا را کاملاً متفاوت از اطرافیانم می‌فهمم؟» بعدها آثار فلسفی که در پاسخ بدین پرسش سر برآورد حیات فکری تیلور را ساخت.

چارلز تیلور استاد دانشگاه مک‌گیل مونترال کانادا و استاد مدعو دانشگاه‌هایی چون پرینستون، برکلی، فرانکفورت و توبینگن بوده که در حلقه شارحان هگل می‌نشیند و تأملاتش در باب چالش‌های مدرن و سیاست روز، او را پرآوازه کرده است. این اندیشمند ۹۱ ساله، تنها در فلسفه‌ورزی محدود نماند و راه سیاست‌ورزی را هم طی کرد و چندین بار به عنوان نامزد حزب «دموکراسی نوین» کانادا پا به سیاست گذاشت. او در سال ۲۰۰۷ جایزه تمپلتون را برای «دین‌پژوهی» و در سال ۲۰۰۸ جایزه بنیاد کیوتو را برای تحقیق در زمینه «فلسفه و هنر» از آن خود کرد و از آنجایی که آثار او فهمِ فلسفی را به زندگیِ روزمره ما پیوند می‌زند، بی‌آنکه از قوت و غنای فلسفه بکاهد، جایزه جان کلوگه به او تعلق گرفت؛ جایزه‌ای که از آن به عنوان «نوبل فلسفه» یاد می‌شود.

چگونه نزیستن در عصر سکولار

در جوامع پیشامدرن، ساختار سیاسی با دین مرتبط بود اما «دولت مدرن» از این اتصال فارغ شد و «سکولاریسم» اتفاق افتاد؛ عصری که ایمان و اعتقاد دینی هر لحظه با چون‌وچرایی تازه روبه‌رو می‌شود. برخلاف دوره‌ای که دینداری کالایی رایج بود، اکنون دینداری صرفاً یکی از گزینه‌های متعددی است که به انسان عرضه می‌شود بنابراین ساکنان این عصر با نوعی پریشانی مواجهند؛ نه می‌توانند به‌راحتی دین را بپذیرند و نه می‌توانند به‌سادگی آن را کنار بگذارند. چارلز تیلور عامل این تغییر را «سکولاریسم» معرفی می‌کند و در کتاب «عصر سکولار» خود سعی می‌کند راهی به رهایی از این مخمصه بگشاید و جیمز اسمیت این گره‌گشایی تیلور را به اختصار و با زبانی ساده در کتاب «چگونه سکولار نباشیم؟» در فصل «چگونه نزیستن در عصر سکولار» روایت می‌کند.

> دانشجویی چارلز تیلور در دانشگاه آکسفورد باعث شد او «تفاوتی» را تجربه کند که سرنوشت علمی‌اش را رقم زد و بذر کتاب «عصر سکولار» را در او کاشت؛ او درباره این تجربه‌اش می‌گوید: «در دانشگاه، دانشجویان دیگر را نفهمیدم و خودم هم فهمیده نشدم... چون من فهمی عمیقاً دینی از جهان داشتم و همیشه این را از خود می‌پرسیدم که چرا من نقطه شروع بدیهیِ قضایا را کاملاً متفاوت از اطرافیانم می‌فهمم؟» بعدها آثار فلسفی که در پاسخ بدین پرسش سر برآورد حیات فکری تیلور را ساخت

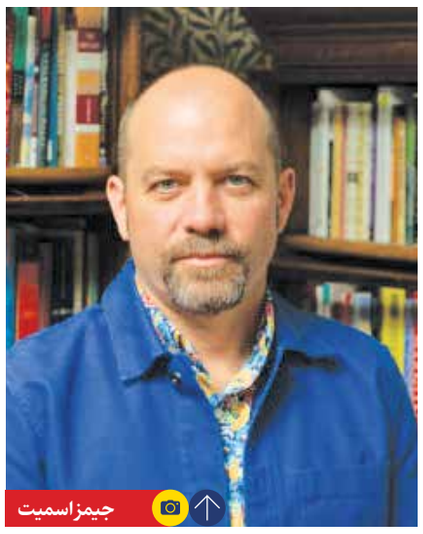
جیمز اسمیت

در سکولاریسم «امر متعالی» به اشکال مختلف مورد مخالفت یا غفلت قرار می‌گیرد و هرگونه ارجاع به ورای انسان، نفی می‌شود که به بی‌اعتقادی دینی یا انکار خدا منتهی می‌شود. گذار به سکولاریسم یعنی؛ به جامعه‌ای بدل شویم که در آن «اعتقاد به خدا» تنها یکی از گزینه‌های پیش روی ما باشد و چنین گذاری مورد نقد تیلور است. بنابراین سعی می‌کند درباره اینکه «زندگی دیندارانه در دنیای مدرن چگونه ممکن می‌شود؟» بیندیشد و حاصل این تفکرورزی، او را بر یکی از قله‌های جهان فلسفه نشانده است.

زندگی دیندارانه در دنیای مدرن چگونه ممکن می‌شود؟

در نگاه تیلور، مفهوم «خیر» ایجاب می‌کند تا ما حیاتی فراتر از مرزهای طبیعی زندگی - که با مرگ به پایان می‌رسد- را باور کنیم؛ چرا که دین از کمالی فرا انسانی سخن می‌گوید که انسان می‌تواند و باید به آن برسد. به این اعتبار، او «انسان‌محوری» را مهمترین رقیب «دین» می‌خواند و منتقد جهان‌بینی سکولار است که در آن همه اهداف، تحت‌الشعاع رشد انسان قرار می‌گیرد. او بر دینداری به مثابه پادزهری برای فرهنگِ خودمحور سکولار تأکید می‌کند.

تیلور «عقلانیت ابزاری» را که معیار سنجش ما در دنیای مدرن شده، زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: در غیاب امر مقدس، «رفاه» به یگانه معیار ارزشمندی بدل شده است و موفقیت انسان با بیشترین سود و اقتصادی‌ترین محصول عیارسنجی می‌شود. نتیجه چنین رویکردی، فقدان معنا و اخلاق، فقدان هدف و فقدان آزادی واقعی است؛ چالش‌هایی که آرمان‌های سکولار برای ما آفریده است.

تیلور مثال جالبی می‌زند تا نشان دهد که بشر به دین و تعالی دینی نیاز دارد: «دین، ارائه‌دهنده اموری است که انسان‌محوری قادر به تأمین آنها نیست. علاقه انسان مدرن به هنر، رجوع افراد به دین در وقایع مهم زندگی‌اش مانند تولد، ازدواج و مرگ و بسیاری دیگر از تنش‌ها و عطش‌های جامعه سکولار نشان می‌دهد که بشر به راهکاری برای فراتر رفتن از قالب‌های مدیریت سکولار نیاز دارد.» او نسبت به رویکرد جزم‌گرایانه سکولاریسم که مذهب را به عنوان حیطه‌ای غیرعقلانی پس می‌زند، هشدار می‌دهد و می‌گوید با چنین رویکردی، جهان ما گرفتار خشونت بیشتری خواهد شد. وضعیت پارادوکسیکال دینداری در جامعه غربی و چه بسا در کل جهان مدرن چنان است که او تلاش می‌کند راه تنفس دین و دینداران را در جامعه غربی باز کند که تقدیر دیگری جز سکولاریسم ندارند.

فلسفه‌ورزی به دور از ژست‌های آکادمیک

جیمز اسمیت در کتابش، تیلور را فیلسوفی معرفی می‌کند که با ذره‌بین یک انسان‌شناس، کنش‌های جامعه را مورد مداقه قرار می‌دهد؛ چراکه تیلور معتقد است آنچه تجربه ما را از مدرنیته می‌سازد «نظریه» نیست، بلکه به تعبیر خودش «تخیل اجتماعی» است: «طریقی که مردمان عادی با آن پیرامونِ اجتماعی‌شان را تخیل می‌کنند.» گویی، پیش از تفکر درباره جهان، آن را تخیل و آن تخیل را در قالب تشبیه‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها و آداب و رسوم جامعه درونی‌سازی می‌کنیم. شاید همین تعهد تیلور به «واقعیت زیسته» است که او را به فیلسوفی جذاب برای عموم مردم بدل کرده است؛ ظرافتی که اغلب به چشم دیگر فیلسوفان نمی‌آید. تنوع و کثرت‌گرایی در جامعه مدرن متأخر از جمله «توجه به نقش جماعت دینی در جوامع غربی» از نکات مورد تأمل تیلور است. جست‌وجو برای یافتن پاسخ این پرسش که «چگونه جامعه‌ای سکولار می‌تواند تجلیات دینی را در عرصه عمومی بپذیرد؟» باعث شد تیلور صندلی راحت دانشگاهی و ژست آکادمیک اش را کنار بگذارد و در متن جامعه ماجراجویی کند؛ جست‌وجویی که او را در اردوگاه فکری «اجتماع‌گرایان» مستقر کرده است.

اجتماع روایت‌شکن

چرا دستگاه مفهومی سکولار از تحلیل رفتارهای جمعی ایرانیان ناتوان است؟

روایت

مهدی جمشیدی
جامعه شناس و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

وقتی راهپیمایی ۲۲ بهمن ۱۴۰۱ را در ظرف شرایط پیرامونی امروز جامعه قرار می‌دهیم، از حضور باشکوه مردم دچار حیرت می‌شویم و این سطح از حضور، حالتی معماگونه می‌یابد. البته این قصه‌ای است که در تمام اتفاقات ۴ دهه گذشته و حتی خود انقلاب هم مسبوق به سابقه است. اصل وقوع انقلاب هم یک شگفتانه بود و پیش‌بینی نمی‌شد که حرکتی مبتنی بر دین، به انقلاب منجر شود. به همین دلیل است که غربی‌ها در تحلیل وضعیت ایران و حوادث پساانقلاب دچار محاسبه‌های غلط می‌شوند.

کند و کاو در ماهیت معمایی ایران

دکتر حسین کچویان، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، در کتاب «کند و کاو در ماهیت معمایی ایران» چهارچوب‌های نظری‌ای را ارائه می‌کند که می‌تواند در تحلیل راهپیمایی ۲۲ بهمن ۱۴۰۱ راهگشا باشد. او در این کتاب، درباره راهپیمایی ۲۲بهمن سال ۱۳۸۲ عنوان می‌کند که همیشه راهپیمایی ۲۲ بهمن حالت معمایی و غیرقابل فهم داشته است؛ در شرایطی که برخی جریان‌ها از ریزش بدنه اجتماعی انقلاب می‌گویند و این دلهره در بین نیروهای انقلابی وجود دارد که مبادا امسال جمعیت کمتری در راهپیمایی انقلاب شرکت کنند، حضور چشمگیر مردم همواره باعث تعجب بوده است. بنابراین، حضور شگفت‌انگیز مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن، خاص امسال و امروز جامعه ایرانی نیست و در تمام دوران چهل ساله انقلاب، موضوعی تأمل‌برانگیز بوده است. کچویان در همین مقاله به چهار محدودیتی که انقلاب با آن مواجه است هم اشاره می‌کند؛ نخست، در شرایط عادی و وقتی همه درگیر زندگی روزمره‌شان هستند بسیج اجتماعی در سطح ملی دشوار است. دوم، مرگ سیاست است؛ بدین معنا که مردم به‌طور طبیعی جز در مواقع انتخابات سعی می‌کنند خود را درگیر مناسبات و معادلات دولتی و حاکمیتی نکنند و به تعبیری درگیر سرنوشت نظام نشوند و هرقدر که از عمر یک نظام می‌گذرد به همان اندازه هم از زندگی مردم سیاست‌زدایی می‌شود. سوم، بسیج اجتماعی در ابعاد ملی معمولاً معطوف به زندگی روزمره و حوائج آن است و این سطح از بسیج مردمی نمی‌تواند معطوف به اهداف کلان و انتزاعی باشد. چهارم، لغزش حاکمان، انحرافات و کج‌اندیشی‌هایی که به‌طور طبیعی در عالم سیاست رقم می‌خورد؛ یکسری نارضایتی را در مردم ایجاد می‌کند. اما با وجود همه این محدودیت‌ها، راهپیمایی ۲۲ بهمن، همواره تحقق و تداوم یافته و به لحاظ کمی و کیفی گسترش پیدا کرده و هنوز تعلق‌خاطر نسبت به انقلاب در بدنه اجتماعی پا برجا است و توانسته خود را در نسل‌های مختلف بازتولید کند؛ بدین معنا که در امتداد شهید همدانی‌ها، می‌توان از شهید حججی‌ها، شهید آرمان علی‌وردی‌ها و شهید عجمیان‌ها حرف زد و اینها گواهی بر این مهم است که این خط منقطع نشده است.

مردم‌سالاری جسورانه

شاید برای برخی این یک مخاطره بزرگ به نظر برسد که انقلاب اعتبار خود را به راهپیمایی ۲۲ بهمن گره زده است. در حالی که واقعیت این است که باید از این امر به‌عنوان «مردم‌سالاری جسورانه» یاد کرد؛ بدین معنا که انقلاب و نیروهای آن، به سرمایه اجتماعی تکیه زده و هر سال با اتکا بر مردم، خود را در عرصه خیابان و سیاست خیابانی به محک می‌گذارند. بنابراین طبق ساختار کنش‌های طبیعی نمی‌توان حرکت مردم در جریان ۲۲ بهمن را تفسیر کرد. به نظر می‌رسد این شور مبتنی بر مبانی ذهنی است که پیوسته در حال بازتولید است و در یک نسل متوقف نمانده است. بنابراین می‌توان گفت انقلاب خاطره و تاریخ نیست و در یک نقطه از گذشته متوقف نمانده و پیوند مردم با آن، برآمده از یک اتصال انفسی است.

با دستگاه مفهومی سکولار نمی‌توان حرکت‌های مردمی پساانقلاب را فهم کرد

شهید مطهری انقلاب‌اسلامی را حاصل نوعی خودآگاهی الهی می‌داند که برآمده از یکسری آرمان‌های فطری است و برای همین هم هست که کهنه و تکراری نمی‌شود و این کلیدی است که بر اساس آن می‌توان انقلاب اسلامی را فهم کرد. در واقع، ما یک روح جمعی مشترک داریم، این در تعابیر شهید آوینی هم هست و او نیز نگاهی اشراقی به انقلاب دارد. بنابراین، با دستگاه مفهومی سکولار نمی‌توان حرکت‌های مردمی دوران پساانقلاب را فهم و تفسیر کرد.

مقام معظم رهبری، تعبیری دارند و معتقدند که هویت ملی ما سه بخش دارد؛ عقبه تاریخی، اسلام و انقلاب. به این اعتبار، انقلاب جزو هویت ما است و ما با آن همذات پنداری می‌کنیم. انقلاب خود ما و بخشی از ما است و تعجبی ندارد که ما در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت کنیم؛ چون منِ جمعی ما است و در هویت جمعی ما رسوب کرده است. این در حالی است که کمتر نظام سیاسی تبدیل به امر هویتی می‌شود.

زیر پوست جامعه چه می‌گذرد؟

بین اصحاب علوم‌انسانی همواره این پرسش وجود دارد که زیر پوست جامعه چه می‌گذرد؟ و در این راستا، به نظرسنجی‌ها و مشاهدات شخصی ارجاع می‌دهند. رهبر معظم انقلاب بارها عنوان کرده‌اند که باطن جامعه ایران را باید از اجتماعات عظیم و ابراجتماعات شناخت؛ مثلاً اجتماعی که در جریان تشییع جنازه شهید سلیمانی رخ داد، بسیار بیشتر از نظرسنجی‌ها می‌تواند گویا باشد که زیر پوست جامعه چه می‌گذرد. من از راهپیمایی ۲۲ بهمن ۱۴۰۱ به مثابه یک واقعیت عظیم اجتماعی تحت عنوان «اجتماع روایت‌شکن» حرف می‌زنم که به نوعی فصل‌الخطابی بر جنگ‌های روایتی ماه‌های اخیر بود. این راهپیمایی مشت پوچ بسیاری از این کج‌روایت‌ها را باز کرد. جریان اپوزیسیون ۴ ماه نتوانست بدنه اجتماعی خود را نگه دارد اما گفتمان انقلاب پس از گذشت چهل و چهار سال همچنان توانسته بدنه اجتماعی خود را چنین استوار و محکم نگه دارد؛ خوشا به حال نظامی که تا این اندازه سرمایه اجتماعی وفادار دارد.

> از راهپیمایی ۲۲ بهمن ۱۴۰۱ به مثابه یک واقعیت عظیم اجتماعی تحت عنوان «اجتماع روایت‌شکن» حرف می‌زنم که به نوعی فصل‌الخطابی بر جنگ‌های روایتی ماه‌های اخیر بود

> **انقلاب خاطره و تاریخ نیست**
>
> انقلاب خاطره و تاریخ نیست و در یک نقطه از گذشته متوقف نمانده و پیوند مردم با آن، برآمده از یک اتصال انفسی است

مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنان مهدی جمشیدی در برنامه «جهان‌آرا» شبکه افق سیما است که در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ارائه شد.

برش

سرمایه های اجتماعی وفادار

راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال مشت پوچ بسیاری از این کج‌روایت‌ها را باز کرد. جریان اپوزیسیون ۴ ماه نتوانست بدنه اجتماعی خود را نگه دارد اما گفتمان انقلاب پس از گذشت چهل و چهار سال همچنان توانسته بدنه اجتماعی خود را چنین استوار و محکم نگه دارد؛ خوشا به حال نظامی که تا این اندازه سرمایه اجتماعی وفادار دارد.